

# پایان روشنی قصه سیاه

روایت شهر آرا از شبی در میان بی‌خانمان‌ها و کارتن‌خواب‌ها از خرابه‌های حاشیه شهر تا «سرپناه مهربانی»

مصطفی توفیقی

شبی سرد از شب‌های آذرماه، که شب، تن‌های بی‌پناه در خیابان را تاز یانه باد و سرما می‌زند، صورت‌های نیم‌سوخته‌شان از سرمای بی‌مروت هوا و داغی ناگهان شعله‌های افروخته کنار خرابه‌های شهر، صورت‌های نیم‌سوخته‌شان از رنجوری و تنهایی، سیاهی صورت‌ها جایی برای گل انداختن در برابر سرما نگذاشته است. در خرابه‌های بی‌سر و ته «...» و «...»، جایی که به هر طرف می‌روی، اهاایت در گل و لای و زباله‌های رهاشده فرو می‌رود، و از هر سمت که راه کج می‌کنی، باید از کنار بلوکه‌های سیمانی بلند، خودت را از خرابه‌ای به خرابه‌ای بیندازی، گوشه‌گوشه این خرابه‌ها، یک تن، دو تن، ده‌ها تن، در سیاهی مطلق شب و سرمای ناجوانمرد پکریز، کنار دیواری کز کرده‌اند. سورت هوا و سیاهی بی‌انتهای زمین ناپیدایی که معلوم نیست پایت را بر چه خاکی، زباله‌ای، انسانی حتی، فرو می‌گذاری، و این بلوکه‌های سیمانی بلند که گویی شب را شکافته‌اند که زمین را در آسمان فرو ببرند، همیشه وحشت روی خرابه‌های «...» پهن کرده‌اند. آنچه ترس، ابتدا می‌کاهد و سپس دهرابسر می‌کند، آتش‌های نیم‌افروخته‌ای است که جابه‌جا با فاصله از هم در کنار دیوارها و بتونه‌های سیمانی زبانه می‌کشند. و پیش از افروختن آن‌ها، لکه‌های سیاه جابه‌جا بر دیوارها و بتونه‌ها، گویی محلی از انفجار است، و گواهی بر آنکه پای هر یک از این لکه‌های سیاه، شب‌های متوالی آتشی روشن شده است. و آتش، نوشته روی یکی از بلوکه‌ها را روشن کرده است: «تک‌درختم سوخت...»

● تاریکی، تاریکی، تاریکی

با ترس و لرزی که حتی دویدن چند کودک یاب‌برهنه از سمتی به سمت دیگر تاریکی، نه‌تنها از آن ترس نمی‌کاهد، بلکه آن را به صحنه‌ای از یک فیلم رعب‌آور هیجناک‌کی شبیه می‌کند، راهم را از میانه تاریکی خرابه‌های «...» به سمت یکی از همه‌های کوچک آتش کج می‌کنم. هر چه ساعت به نیمه‌شب نزدیک‌تر می‌شود و ماه روشن‌تر می‌تاید، تعداد همه‌های افروخته در کنار دیوارها هم یکی‌یکی بیشتر می‌شود، ابتدا یکی‌دو نقطه در سیاهی روشن می‌شوند، و ستاره‌های مفلوک بعدی، یک به یک سرک می‌کشند. در ساعت ۹، «...»، کپکشانگی از شعله‌های افروخته معنادان بی‌سرپناه است. پیش از آنکه به نخستین آتش برسم، بچه‌های خردسال شهرک که تعدادشان

حالا به هفت‌هشت نفر رسیده است، در تاریکی که چشم به‌سختی چند قدم جلوتر را می‌بیند، «دایی دایی» گویان به‌سمتم می‌ایند: «دایی! اینجا کیر بیس می‌زنند!» (منظور جواد که نمی‌داند چندسالش است و مدرسه هم نمی‌رود، کیر بیس است، کریستال). چند قدمی با من می‌آید، هر کدام به طنازی و کودکی امیخته با نوعی بلوغ زودرس (از بسیار چیزها که زود است بدانند و می‌دانند) گوشه‌ای از محیط را نشانم می‌دهند و تکرار می‌کنند: «دایی اینجا هم کیر بیس می‌زنند!» و دخترک موفر فری زیبایی که بعید است بیشتر از هفت‌سال داشته باشد، لهجه پسرپچه‌ها را اصلاح می‌کند: «کریس! کریس! چرا نمی‌فهمی؟» یکی از پسرپچه‌ها خانه‌ای با دیوار نیم‌ساخته را نشانم می‌دهد: «انجا هم شیشه مصرف می‌کنند.»

● جان‌دادن در ساعت صفرا

اولین شعله این خرابات را «کاظم آقا» افروخته است. بعضی بچه‌ها را به اسم می‌شناسد، بچه‌ها هم با او شوخی می‌کنند (وضع بسیاری از خراباتی‌های دیگر این خرابه هم این چنین است). با این‌حال مرز آشنایی آن‌ها تا بیرون خانه‌های محل، پشت همین بلوکه‌های سیمانی است. «برزگ‌تر هایشان سالمان هم نمی‌کنند دایی. یکی از بچه‌ها چند روز پیش همین جا مرد. کسی نیامد حتی که چنین جاهایی را می‌شناسند، به سر جنازه‌داش را بگیرد. لابد جایی برای گرم‌شدن، آن هم از سر شب تا اول صبح...»

لیوان آب هم دستمان نمی‌دهند. «کاظم با حالی میان نشستن و افتادن می‌گوید و در جواب اینکه «هر شب توی همین سرما می‌خوابی؟» جواب می‌دهد: «بیشتر شب‌ها اینجا، نشد هر جای دیگه، زیر پل، روی پله‌ها...»

کاظم آقا نمی‌داند که شهرداری و بهزیستی، جاهایی برای استراحت شبانه او فراهم آورده‌اند. می‌گوید نمی‌داند گرمخانه چیست. و این همان حرفی است که دیگر مقیمان موقت این خرابه هم می‌گویند. از جمله «ماشاء...» که به گفته خودش سه‌چهار سالی است از سرخس به مشهد آمده و می‌گوید: «روزها در خیابان دست به هر کاری می‌زنم که یک لقمه نان گیر بیاورم و شب‌ها برای آتش کردن و خوابیدن به اینجا می‌آیم و اگر چیزی گیر آورده باشم، پای همین دیوارها مصرف می‌کنم.»

ماشاء... مانند بیشتر کسانی است که در این خرابات دور از هم مشغول «مصرف

هستند، نه بی‌خانواده‌اند، نه بی‌گذشته؛ پای حرفشان که می‌نشیننی از زن‌ها، بچه‌ها، و زندگی هایشان می‌گویند، چیزهایی که برای آن‌ها تمام نشده است، درحالی‌که امید ی به تکرارشان هم ندارند. ● اینجا «همه‌چیز هست!»

اگر چه خرابه‌های گسترده کوچه‌پس کوچه‌های «...»، یکی از ده‌ها مرکز تجمع کارتن‌خواب‌ها و بی‌خانمان‌های مشهد است، در سرتاسر حاشیه شهر مشهد، می‌توان صدها بی‌خانمان را شمارش کرد که صبح تا شب، و شب تا صبح را به امید لقمه نان یا نشئه روزانه، در گوشه و کنار خیابان‌ها، کال‌ها، زمین‌های پرت، مسیل‌های آب و پل‌های شهری گذران زندگی می‌کنند، آن هم در سرمای استخوان‌سوز پاییز و روزگاری که به قول «مرتضی»، یکی از این کارتن‌خواب‌ها، «مردم دستشان به دهن خودشان نمی‌رسد، چه رسد به اینکه برای ما لقمه بگیرند.»

با مرتضی که می‌گوید چهل‌ساله است و همراه دوستش، در حال قایم کردن چند پرس غذایی هستند که دست‌خیر خواه کسی به دست آن‌ها داده است، ابتدای همان محله روبرو می‌شوم، جایی‌که دکان‌ها برخلاف بیشتر مناطق شهر تا پاسی از شب



عکس: نازنین گلزار، شهرآرا

باز هستند و کسی برایش مهم نیست که در روزگار قرنطینه کرونا باید کرکره را پایین بکشد. ظاهرا مردم محل که متوجه حضور چند خیر و غذاهای توی دستشان شده‌اند، به‌چشم به‌هم‌زدنی خودشان را به آنجا رسانده‌اند و از یکدیگر و مرتضی و رفیقش درباره «غذا» سؤال می‌کنند. می‌پرسم: «چرا شب‌ها به گر مخانه نمی‌روی؟» می‌گوید: «نمی‌دانم کجاست.» می‌گویم: «آدرس بدهم بروی؟» می‌گوید: «جای بی‌روم؟» می‌گویم: «برسانمت؟» جواب می‌دهد: «همین جا راحتم.» می‌گویم: «تو ایست و دستشویی و حمام و جای خواب.» می‌گوید: «همه‌اش همین‌جا پیدا می‌شود.» و درحالی‌که با دست‌های از چرک‌مردگی سیاه‌شده‌اش، سرش را می‌خاراند، می‌گوید: «اصلا آنجاها کثیف است، مرضی است، هزار جور درد و مرض است.» غذاها را می‌چپاند توی ساک مندرش، ساک را می‌اندازد روی شانۀ‌اش، و دور می‌شود.

رفیقش که گویی خودخواسته از او جامانده است، ر و می‌کند به من که: «حالا چرا آمده‌ای سراغ ما؟ بیابرو سراغ این قاقاچچی‌ها که پدر همه را در آورده‌اند.» سپس با دست کوچه‌ای را نشانم می‌دهد: «توی آن کوچه ۱۵ تا خانه است؛ توی هر کدامشان یک مدل خلاف می‌شود. اینجا همه‌چیز پول است، همه



## دست گرم شهر و کارتن خواب‌ها

تخت‌های انتهای سالن و بی‌خیال زل‌زده به سقف، بقیه چشم‌ها کنج‌کو به سمت ما چرخیده است. برخی خوشحال‌اند، گویی کسی برای رساندن صدایشان به بیرون این دیوارها، جایی به‌جز کارتن‌ها و پل‌ها و جوی‌های آب، از راه رسیده است. یکی یکی به سمت می‌ایند.

● رفیقم توی کال مرد

دورام کرده‌اند. لابد به هزار امید. علی محمد کرمی می‌گوید: «روز که از اینجا بیرون می‌رویم، می‌رویم دنبال «پیداکنی»، می‌رویم دنبال خرجی بر جی‌مان، – چه کار می‌کنید؟

– بیشتر وقت‌ها می‌رویم ضایعات جمع می‌کنیم و وقتی هم می‌بینیم ضایعات پیدا نمی‌کنیم، از مردم کمک می‌گیریم. –شب‌های قبل کجا می‌خوابیدید؟ – توی خیابون، زیر درخت‌ها، تسوی کانال‌ها، هر جا گیرمان می‌آمد می‌خوابیدیم. – اینجا مشکل خاصی ندارید؟ –نه، هیچ مشکلی نداریم.

دوست دارد توضیح بدهد: «دو تا رفیق داشتم. یکی شان پانزده روز قبل، همین برف جلو قوت کرد. یک رفیق خوبی بود، امشش رضا بود، از کاشمر، همین توی کال می‌خوابید. خیلی پسر آقایی بود. مرد.» آگزارشگر اصالت این ادعا را نمی‌تواند تأیید کند! ادامه می‌دهد: «خانواده‌ام شهرستان‌اند، نیشابور، الان ده‌سال است که مشهدم. خیلی خانه زندگی

● همه چیز عالی است!

به اشار، علی محمد به سمت تخت پدرش می‌رود. اجازه می‌گیرم و کنار او می‌نشینم. بسیار محترمانه بر خوردم می‌کند و سر حرف را باز می‌کند: «من راننده پایه یک هستم.» و ادامه می‌دهد: «یک سال و نیم کمبود بیمه دارم. هفتاد سالم هست و از هیچ جایی هم مستعمری ندارم. با دو تا پسرم زندگی می‌کنم. یک پسرم الان در کمپ هاشم نخعی است، می‌گویند به دادگاه نروید، ما خودمان اینجا تصمیم می‌گیریم. خودشان تجدید دوره کردندش. من خودم بندر عباس توی اسکله کار می‌کنم. با دو تا پسرم توی اسکله کار می‌کنیم. الان منتظرم پسررم از آن کمپ آزاد بشود که برویم بندر. اینجا چون بیکار هستیم مجبور شدیم بیایم اینجا. من خودم گشتم و پرسیدم و آمدم اینجا. اینجا از نظر اخلاقی و بهداشتی و همه‌چیز عالی است و کوتاهی در حق بچه‌ها نمی‌کنند.»

● چراغ‌های خاموشی و فراموشی

از «سرپناه مهربانی» بیرون می‌آیم. خودروها اجازه عبور و مرور ندارند (با یک تاکسی به خانه می‌روم). ساعت به نیمه‌شب نزدیک شده. چراغ‌های خانه‌های شهر یکی‌یکی خاموش می‌شوند.شعله‌های کوچک خرابه‌های بسکابادی و دیگر خرابه‌های شهر اما هنوز روشن‌اند، تا صبح، و تا وقتی آن که آتش را ساخته است، دیگر آنجا نباشد. و من تمامی راه به آن تن‌های بی‌پناه‌فکر می‌کنم. به تاز یانه باد و سرما. به صورت‌های نیم‌سوخته‌شان از سرمای بی‌مروت هوا و داغی ناگهان شعله‌های افروخته کنار خرابه‌های شهر، صورت‌های نیم‌سوخته‌شان از رنجوری و تنهایی، سیاهی صورت‌ها که جایی برای گل انداختن در برابر ما نگذاشته است...

با ما در ارتباط باشید

info@shahrara.com  
۰۰۰۰۷۲۸۹۳  
۰۹۱۵۴۲۹۴۵۸۰  
پیام رسان  
۰۵۱-۳۷۲۸۸۸۸۱-۵  
تلفن

بازرسی

۰۷۷۳...۰۹۱۵ چرا افق کوروش... برای خرید کمتر از ۲۰هزار تومان فاکتور نمی‌دهد؟

کرونا

افشین منش| عملکرد ویروس کرونا در بدن هر فرد به سیستم ایمنی و مقاومت بدن آن فرد بستگی دارد؛ شاید خیلی از کسانی که علائم حادی ندارند، همان ناقلانی باشند که بیماری را گسترش می‌دهند؛ کرونا را جدی بگیریم.

دولت

محمدیان| رئیس‌جمهور آمریکا به ما چه! مقصر این همه گرانی و بدبختی، مسئولین بی‌کفایت خودمان هستند. دادگستری

پناه‌ی| دادستان چرا کاری نمی‌کند دربرابر آلودگی هوا که منشأ آن، نیرو وها‌ها و برخی کارخانه‌ها هستند؟

شهرداری

شهروند| «معراج شهدا» نام بسیار زیبایی است برای این منطقه، ولی کاش حداقل در حد و اندازه‌های این نام بود. اطراف میدان معراج در حد و اندازه این نام نیست؛ شب‌های تیره و تاریک پل میدان و معراج و اطرافش، شده باتوق معنادان. شهرک حجت و منطقه امام هادی هم همین‌طورند. **گروسی**! وضعیت آسفالت بسیاری از خیابان‌های منطقه ۶ غیرقابل تحمل شده، از جمله بولوار حر و بولوار شهیدرستمی، حداقل چهارراه شهیدرستمی تا تقاطع غیرهمسطح راه‌آهن –کارمندان، آن‌قدر به دلایل گوناگون آسفالت کنده و وصله شده که کف آن مثل دلتاست!

تأمین اجتماعی

محمد فرش‌افا| هنوز احکام مشاغل سخت و زیان‌آور اصلاح نشده ولی مسئولان تأمین اجتماعی در مصاحبه‌ها اعلام می‌کنند که احکام اصلاح و مشکل حل شده است. بارتنستگان مشاغل سخت و زیان‌آور با سابقه ۲۰سال برایشان متناسب‌سازی محاسبه شده و براساس آن حقوق دریافت می‌کنند.

ایرج| بگیری کنید ۵۲صدی را که تأمین اجتماعی بابت بیمه از حقوق جانبازان بازنشسته، با وجود معافیت، کسر می‌کرد و دیوان عدالت رأی به عدم کسر و عودتش داده، به ما برگردانند. همان ابتدا البته از حقوق بعضی جانبازان کسر نمی‌شد.

شرکت گاز

شهروند| کنتور گاز ما را به‌دلیل بدهی قطع کردند مگر قرار نبود توی روزهای کرونایی و سرسبیه زمستان، کنتور مشترکی قطع نشود؟ زنگ زدم به شماره ۱۸۹۴ می‌گویند دلیل قطع، تخلف از قوانین ثبت شده، نه بدهی! اگر علت را بدهی بزنند، نمی‌توانند قطع کنند؛ برای همین درج می‌شود «تخلف از قوانین» تا بتوانند سریع قطع کنند.

راهنمایی و رانندگی

جواد کوزه‌گران| انتهای خیابان تلاش، مقابل ورزشگاه آستان قدس، خیابان به‌صورت پل روی کال است که به وقت دیدار، مسابقات، مراسم و... به‌دلیل پارک خودروها مسدود می‌شود. در محدوده پل تابلو «پارک مطلقاً ممنوع» نصب شود. **سیامکی**! جرتقیل‌های حمل خودرو با وجود حضور مأمور پلیس در داخل خودرو با سرعت در خیابان‌ها می‌رانند. مالکان نگران آسیب به خودرو هستند. کسی هست که نظارت کند؟ **اسلامی‌فرا** در میدان استقلال تازمانی که چراغ چشمک‌زن است، ترافیک روان است. همین‌که چراغ ثابت می‌شود، ترافیک سنگینی ایجاد می‌شود. چه کسی مسئول این کار است؟

سازمان میادین

۰۶۶۸...۰۹۱۵| نظر به تراکم جمعیت و موقعیت خوب منطقه مجیدیه، جای خالی یک بازار روز جنب بازار خودرو احساس می‌شود.

سازمان ترافیک

غفارپور| شهردار و شهرداری محترم، پروژه یا طرحی را با عنوان «مشهد، شهر دوجرخسواران» کلید بزنند. کاهش آلودگی هوا، کاهش آلودگی صوتی، کاهش هزینه تعمیر و نگهداری خودرو و سلامتی و تندرستی جسمانی، بخشی از مزایای این طرح است.

گرانی

نوری| اگر اقتصاد بازار تابع ارز دولتی است، این‌همه نوسان چرا و اگر تابع ارز آزاد است چرا فقط در صعود! **شهروند**! دلار ۲۵درصد ارزان شده، اما بازار تخنور! پس اقتصاد ما حول محور اتفاقات آمریکاست، نه همت خودمان.

### درس‌های کرونا و لزوم ادغام وزارت علوم و وزارت بهداشت

... زندگی در عصر کرونا و سیاست‌های ستاد ملی نیاز به اتاق فکر و پژوهش‌هایی از همه علوم دانشگاهی دارد.

دانشگاه‌به‌معنای کپکشان علوم و جمع‌شدن همه‌اعضای متخصص رشته‌هایی است که در آن مهندسی، علوم پایه، علوم انسانی و علوم تجربی قرار دارند. بزرگ‌ترین ضربه به دانش در کشور زمانی زده شد که وزارت علوم و وزارت بهداشت از یکدیگر جدا شدند. وزارت علوم دانشگاه‌های زیادی را گسترش داد و یک‌سان‌سازی امکانات، تقسیم منابع و به‌ویژه ازین‌روفتن تسهیمراتب در تهیه‌ندی‌های دانشگاهی انگیزه را از دانشگاه‌های مادر سلب کرد. وزارت بهداشت با گسترش محدود و با فراپندهای بالینی مرتبط با بیمارستان‌ها ادامه فعالیت داد تا جایی که مزیت‌های زیادی پیدا کرد و بیشتر متقاضیان ورود به دانشگاه‌ها به‌سمت رشته‌های وزارت بهداشت حرکت کردند و تعادل تقسیم رشته و متقاضی به‌هم ریخت. انحصار گرای وزارت بهداشت درعین حال حتی بخش آموزشی را به‌ویژه در مقاطع تخصصی به‌سمت فعالیت‌های کارمحور سوق داده است و در عمل آموزش و پژوهش در حاشیه فعالیت‌های بیمارستانی قرار گرفته است. با تفکیک وزارت بهداشت و وزارت علوم از یکدیگر، هر دو سامانه دانایی ضربه علمی و عملی خورده‌اند و آنچه آسیب خواهد دید، کشوری است که همه‌در جای خود خوب عمل می‌کنند. اما در مجموع، سیستم دچار کژکار کردی است. ستاد ملی مقابله با کرونا نیاز به گروه پژوهشی و اتاق فکر از همه رشته‌های دانشگاهی دارد و در بلندمدت نیز وزارت علوم و وزارت بهداشت باید ادغام شوند.

بسیاری از این کارتن‌خواب‌ها، روز و شب‌هایشان را تا موقع وفات، در همین خیابان‌ها و خرابه‌ها طی می‌کنند و با انواع دشواری‌ها و رنج‌ها و بیماری‌ها شب را به صبح می‌رسانند، بی آنکه بدانند یا بخواهند

بدانند که در خیابانی‌از خیابان‌های همین محله، آجرهای خانه‌ای بالارفته که شب‌ها می‌تواند پناهگاه امن آن‌ها باشد

روزنامه شهرامیدوزندگی

شنبه ۸ آذر ۱۳۹۹  
شماره ۳۳۶

SHAHRARANEWS.IR

۰۳

جامعه

حرف مردم